

عوامل سقوط تمدن‌ها از دید ابن خلدون

سید محمد جمال موسوی مشکات^۱

چکیده:

در مطالعه و بررسی تکوین، رشد، زوال و افول تمدن‌ها، آنچه بیش از همه مهم می‌نماید، یافتن پاسخی برای چرایی و چگونگی سقوط و افول تمدن‌هاست که بیش‌ترین دغدغه‌ی صاحب‌نظران این حوزه را به خود اختصاص داده است. در این نوشتار تلاش شده تا عوامل سقوط جوامع و تمدن‌ها، از دید ابن خلدون - به عنوان اندیشمندی مسلمان - به بحث گرفته شود. ضمن مقدمه‌ای کوتاه و پس از معرفی ابن خلدون، فعالیت‌های وی، تعریف تمدن از دید او، به عوامل سقوط پرداخته شده است. از منظر ابن خلدون می‌توان عوامل متعددی را در انحطاط و زوال تمدن‌ها و جوامع دخیل دانست، اما وی به‌طور مشخص بر دو عامل زوال عصبیت و اقتصاد تأکید می‌کند. در ذیل این دو، می‌توان عوامل دیگری را نیز شماره کرد که به نحوی از آن‌ها سرچشمه می‌گیرد. در نگاهی کلی می‌توان این عوامل را در دو دسته‌ی درونی و بیرونی طبقه‌بندی کرد.

واژگان کلیدی

تمدن، تمدن اسلامی، جوامع، سقوط، انحطاط، ابن خلدون.

۱. دانشجوی دکتری تاریخ تمدن اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه jamal.meshkat@yahoo.com

مقدمه

تمدن‌ها در طول تاریخ، در شکل دادن به هویت بشر، گسترده‌ترین نقش را داشته و امروزه به سند تاریخی، فرهنگی ملت‌ها تبدیل گشته و از اهمیتی ویژه برخوردار است. هم‌چنین با توجه به تغییر و تحولات جدید در جهان؛ پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بیداری ملت‌ها و جریان بازگشت به خویشتن و هویت‌یابی ملت‌ها، بحث از تمدن و مقولات تمدنی در محافل علمی و سیاسی مورد توجه قرار گرفته و فراگیر شده است. کمتر ملتی را می‌توان یافت که نسبت به میراث تمدنی خود تعصب نورزد، شکوه و پیشینه‌ی آن را به رخ دیگر ملت‌ها نکشد و برای آن هزینه نکند. این توجه به تمدن و مدار قرارگرفتن آن در فرایند هویت‌یابی ملل مختلف، اندیشمندان و صاحب نظرانی را هم به این عرصه کشانده و به ابراز عقیده در باب تمدن اعم از چگونگی پیدایش، رشد و انحطاط و سقوط آن واداشته است. در این میان، یافتن پاسخی برای چرایی و چگونگی افول و زوال تمدن‌ها و جوامع، بیش‌ترین دغدغه‌ی صاحب نظران این حوزه را به خود اختصاص داده است. آموزه‌های دینی نیز بر مطالعه و تأمل نسبت به سرنوشت جوامع و امت‌های پیشین تأکید دارد و مؤمنان و اهل تحقیق را به عبرت‌آموزی فرا می‌خواند. این آموزه‌ها نیز تأکید شان بیش‌تر بر چگونگی و چرایی افول و سقوط جوامع و امت‌های پیشین و یافتن پاسخی برای آن، از راه تأمل و تدبر در احوال امم و جوامع مذکور است. (یوسف / ۱۱۱، نازعات / ۲۶، آل عمران / ۱۳۷ و فیض، ۸۰۱ - ۹۱۳)

از میان متفکران و اندیشمندان بسیاری که در این حوزه سخن گفته‌اند، می‌توان از ابن‌خلدون، اندیشمند مسلمان یاد کرد. ابن‌خلدون به‌عنوان متفکری مسلمان، با دیدی متمایز از پیشینیان به تاریخ جوامع و مباحث پیرامونی آن نگریسته و نگرشی تحولی به جوامع و تمدن‌ها دارد، که در این تحول، جوامع در اشکال بادیه نشین و شهر نشین پدیدار می‌گردند. در فرایند تحول دولت‌ها و جوامع، انحطاط از مراحل است که رویداد آن ناگزیر خواهد بود. ابن‌خلدون عوامل متعددی را در انحطاط و سقوط جوامع و تمدن‌ها موثر می‌داند، که در این میان، عصبیت و ثروت نقش ویژه‌ای دارند.

شاید بتوان ابن‌خلدون را نخستین یا از نخستین متفکرانی دانست که در قرن چهاردهم میلادی با

روش کاملاً علمی به مطالعه و بررسی پدیده‌های اجتماعی پرداخت و سعی کرد تا علل، اسباب و قوانین حاکم بر آن‌ها را که قابل تعمیم به موارد مشابه‌اند کشف کند. وی در مقدمه‌ی کتاب تاریخ خود که بسیار مهم‌تر از خود اثر می‌باشد ضمن بیان تحول دوره‌های دولت، از مرحله‌ی سوم که در باب فروپاشی و انحطاط جوامع است با تفصیل بیش‌تری سخن می‌گوید و توحش، همزیستی، عصبیت‌ها و انواع جهان‌گشایی‌های بشر و چیرگی گروهی بر گروهی دیگر را در ترقی و انحطاط جوامع موثر می‌داند. از این رو وی را پیش از آن‌که نظریه پرداز تأسیس جامعه دولت تلقی کنند، نظریه‌پرداز انحطاط می‌دانند. (نصار، ۹۹۶)

ولی‌الدین ابوزید عبدالرحمن بن محمد، معروف به ابن‌خلدون و منسوب به یکی از خاندان‌های حاکم اندلس، سیاست‌مدار، جامعه‌شناس تاریخ نگار و فقیه مالکی، مذهب در اول رمضان ۷۳۲ قمری در تونس به دنیا آمد. (ابن‌خلدون، ۱۶ و گنابادی، ۳۹) پس از پایان تحصیلات نزد پدر و علمای تونس، (ابن‌خلدون، ۶۲ و گنابادی، ۵۳) در بیست سالگی با سمت دبیری سلطان تونس وارد دنیای سیاست شد (گنابادی، ۵۳ و مقدمه عربی ۵۳) و نزدیک به ربع قرن درگیر چالش‌های سیاسی فراوانی گردید. با تبعید به قلعه‌ی ابن سلامه در وهران الجزایر (ابن‌خلدون، ۶۱) و با درک بیهودگی دنیای سیاست به فعالیت‌های علمی روی آورد و آفرینش کار بزرگ تاریخی اش را آغازید. او در آن قلعه با تکیه بر آموخته‌ها و تجارب خود، با نشاط و فعالیت تمام به اندیشه و تأمل پرداخت و به تالیف تاریخ و مقدمه‌اش دست یازید. (ابن‌خلدون، ۵۵۱-۵۵۰). پس از اتمام مقدمه، جهت نگارش کتاب تاریخ‌اش، برای استفاده از منابع و مآخذ به تونس رفت (ابن‌خلدون، ۲۶۶) و پس از مدتی ره‌سپار مصر شد (ابن‌خلدون، ۲۸۳-۲۸۴ و گنابادی، ۶۴)

عنوان کامل کتاب وی «العبر و دیوان المبتداء والخبر فی ایام العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر» است که به گفته‌ی خودش آن را در یک مقدمه و سه کتاب فراهم آورده است. (ابن‌خلدون، مقدمه عربی، ۲۶۹) مقدمه در فضیلت دانش تاریخ، بررسی روش‌های پژوهشی آن و اشاره به روش‌های نادرست تاریخ‌نگاران در بیان رویدادهای تاریخ است.

آن‌چه تاریخ ابن‌خلدون را از دیگر کتاب‌های تاریخی و خود وی را از دیگر تاریخ‌نگاران و

صاحب‌نظران، متمایز و ممتاز می‌سازد مقدمه‌ی کتابش و طرح موضوعاتی به لحاظ مبانی نظری تاریخ، تمدن و عمران است. وی هر فصلی از مقدمه‌اش را با نقل یکی از آیه‌های قرآنی پایان می‌بخشد و نشان می‌دهد که در تاریخ نگاری از آموزه‌های دینی متأثر است. در ادامه، پیش از پرداختن به عوامل سقوط تمدن‌ها از دید ابن‌خلدون، به تعریفی از تمدن اشاره می‌شود که می‌توان از گفته‌های وی استنباط کرد.

تعریف تمدن از دید ابن‌خلدون

«عمران یا تمدن هم سکونی و هم فرودی در شهر یا هر مکانی به منظور انس‌گیری با عشیره‌ها و جمعیت‌ها و تامین نیازمندی‌هاست»؛ (گنابادی، ۳۸) تعریفی است برای تمدن که می‌توان از فحوای نوشته‌های ابن‌خلدون در مقدمه‌اش به دست آورد. به عبارتی دیگر ابن‌خلدون تمدن یا عمران را با یک جانشینی و سکونت مربوط می‌کند و تمدن را با اجتماع انسان‌ها و با هم بودن در شهر یکی می‌گیرد. (علمداری، ۱۶۰) وی با عمده کردن نقش شهرنشینی، اجتماع انسان‌ها را در شهر به‌عنوان ویژگی اصلی تمدن فرض کرده و به‌صورت غیرمستقیم، پیشرفت تمدنی را همانا به مثابه‌ی تکامل صور با هم زیستن انسان‌ها در متن شهر در نظر گرفته است. به عبارتی در نگاه وی تقابل سازی متمدن و غیر متمدن به‌صورت تقابل بین شهر و غیر شهر و تقابل فن زندگی و فقدان این فن ظاهر می‌شود. (علمداری، ۶۳-۶۴) وی برخی مولفه‌ها مانند دین، قوانین و رهبر را در شکل‌گیری تمدن حایز اهمیت می‌داند و بر این باور است که دین عصبیت را چند برابر می‌سازد. (علمداری، ۲۰۲-۲۰۳)

عوامل سقوط جوامع و تمدن‌ها

در فرایند حرکت تمدن، آن‌گونه که ابن‌خلدون به تصویر کشیده است، یکی از مراحل، مرحله‌ی انحطاط است که تمام تمدن‌ها و جوامع ناگزیر از عبور از آن هستند. وی در مورد جوامع و دولت‌ها معتقد به «دور» است، آن‌گونه که آغاز یکی با مرگ دیگری همراه است. زایش، رشد و انحطاط، سرنوشت مشترک جوامع و دولت‌هاست و هر یک از این مراحل دارای ویژگی‌ها، علل و عواملی برای پیدایش خود است. از منظر ابن‌خلدون می‌توان عوامل متعددی را در انحطاط و زوال

تمدن‌ها و جوامع دخیل دانست اما وی به‌طور مشخص بر دو عامل سپاه و مال اشاره و تاکید می‌کند که از آن‌ها می‌توان، به عصبیت و اقتصاد تعبیر کرد. در ذیل این دو عامل می‌توان عوامل دیگری را شماره کرد که به نحوی از این دو سرچشمه می‌گیرد. وی در بیان و تبیین علل و عوامل انحطاط به وضوح سخنی نگفته ولی از فحوای نوشته‌هایش در جای جای مقدمه می‌توان، به نکات و نتایجی رسید. در این نوشتار تلاش شده که به عوامل سقوط و انحطاط پرداخته شود. در نگاهی کلی می‌توان این عوامل را در دو دسته‌ی درونی و بیرونی طبقه‌بندی کرد. مراد از عوامل درونی، تحولات و رخدادهایی است که در بافت حیات اجتماعی و عناصر آن رخ می‌دهد و قابل پی‌گیری است. و غرض از عوامل بیرونی که خود به دو بخش انسانی و غیرانسانی تقسیم می‌شود، عواملی است که از بیرون بر جامعه و تمدن بشری تأثیر می‌گذارد. ذکر این نکته در این‌جا بایسته است که از منظر ابن‌خلدون اولاً همان عواملی که دلیل اصلی پیدایی عمران و تمدن و شکل‌گیری جوامع است، با ضعف، کم‌رنگ شدن و از بین رفتن خود موجب تباهی و سقوط جوامع و تمدن‌ها می‌شوند و ثانیاً روند فروپاشی از قلمرو سیاسی آغاز و به عوامل اقتصادی و فرهنگی کشیده می‌شود. (نصاف، ۱۹۷) همچنین پدیده‌ای که آغاز نزول و انحطاط را مشخص می‌کند غوطه‌وری قدرت در ناز و نعمت و تجمل است. در ادامه، این عوامل را که از متن نوشته‌های ابن‌خلدون در مقدمه‌ی کتاب تاریخش استخراج شده یاد آور خواهیم شد. ابتدا به عوامل درونی پرداخته می‌شود.

عوامل درونی

الف - عوامل سیاسی

۱- از بین رفتن عصبیت

عصبیت اصطلاحی که توسط ابن‌خلدون مطرح شد، پدیده‌ای است دارای ابعاد مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی. (ارمکی، ۱۶۰) به نظر وی عصبیت، پیوند بین افراد در یک گروه اجتماعی یا قبیله و اصلی‌ترین عنصر شکل‌گیری اجتماع و دولت است که مردم را به هم‌دیگر پیوند داده، آنان را برای همیاری و تعاون بسیج و به سوی کسب قدرت سیاسی هدایت شان می‌کند. از دید

وی هر دستاوردی ثمره‌ی عصبیت است، ریاست جز به وسیله‌ی قدرت و غلبه به دست نمی‌آید و غلبه تنها از راه عصبیت حاصل می‌شود. (گنابادی، ۲۴۹)

عصبیت در لغت به معنای طرفداری، استواری و خویشاوندی آمده است. دهخدا عصبیت را حمایت و مدافعه از کسی که خود را به شخص بستگی داده و یا شخص به آن بستگی دارد. (دهخدا، ۲۸۶) تعریف کرده است. فرهنگ لاروس آن را وابستگی شخص به گروهی که طرفدار آن است و تلاش در راه پیروزی و تحکیم مبادی و عقاید و وفاداری حزبی معنا می‌کند. (الجرخلیل، ۱۴۵۷)

به باور ابن‌خلدون، عصبیت امری خیالی و ذهنی نبوده، بلکه واقعی و منشاء فعل و عمل است. وی عصبیت را دارای کارکردهای متعددی مانند غرور قومی، یاری‌گری نسبت به یکدیگر و دلاوری دانسته و محصول نهایی عصبیت بادیه‌نشینان را دستیابی به قدرت می‌داند. (ارمکی، ۱۶۲)

از نظر ابن‌خلدون، گرچه عامل قرابت و نسب واحد، بیان‌گر قوی‌ترین نوع عصبیت است، اما نمی‌توان گفت که عصبیت فقط در بین خویشاوندان وجود دارد، بلکه بی‌تردید دامنه‌ی آن وسیع‌تر از محدوده‌ی هم‌خونی و قرابت است. (الحصری، ۲۲۰) با توجه به مثال‌هایی که ابن‌خلدون در مقدمه‌اش می‌آورد، می‌توان گفت که وی به عصبیت معتقد نیست، بلکه به عصبیت‌ها باور دارد، عصبیت قومی، خونی، دینی، ولاء و قسم. (شیخ، ۱۰۴-۱۰۵ و ارمکی، ۶۳-۱۶۵).

در کل از دید ابن‌خلدون، عصبیت صفت خاص مردم بادیه‌نشین است که فقط در بادیه به وجود می‌آید و همان‌جا هم می‌تواند زنده بماند و چیزی جز دلاوری، شجاعت، اخلاق، دین‌داری، پیوند و پیوستگی‌های خونی، فطرت سالم و پاک و شهامت نیست.

(گنابادی، اول، ۲۶۴-۲۶۵) وی عواملی مانند فطرت، (همان، ۲۳۰) حسب و نسب، (همان، ۷۰۷) دین، (همان، ۳۰۱) محیط و نوع معیشت (همان، ۲۷۷) را منشاء بروز عصبیت ذکر می‌کند.

اقتدار و عظمت هر دولتی وابسته به عصبیت آن است. چرا که عامل اصلی شکل‌گیری و استقرار حکومت، عصبیت است و حافظان و پاسداران حکومت و دولت هم، دارای عصبیت هستند. از این رو ابن‌خلدون معتقد است اگر حکومتی برخاسته از قبایل بزرگ، پرنفوس و پرشمار باشد به همان

نسبت از نیروی بیش‌تری برخوردار بوده، بر نواحی و سرزمین‌های بیش‌تری تسلط خواهد داشت. (گنابادی، ۳۱۹ و شیخ، ۱۰۵) تداوم و استمرار دولت، به عصبیت وابسته است؛ هرچه عصبیتی شدیدتر باشد، دوران فرمانروایی و عمر دولت طولانی‌تر خواهد بود، مادامی که عصبیت دولت پا برجا و پررنگ باشد دولت نیز پابرجا و مستقر خواهد بود. (گنابادی، ۳۱۲ و شیخ، ۱۰۶)

بنابر فحوای سخنان ابن‌خلدون می‌توان گفت که عصبیت هم‌چنان که نقش مهم و اساسی در شکل دهی دولت و حکومت دارد، ضعف و زوال آن هم عامل اصلی و اساسی در انحطاط و سقوط دولت و حکومت است. دیگر عوامل دخیل در انحطاط و زوال دولت‌ها و جوامع نیز همه به گونه‌ای از کم‌رنگ شدن و در نهایت زوال عصبیت نشأت می‌گیرد.

ابن‌خلدون در مقام بیان چگونگی و چرایی ضعف و زوال عصبیت، حضارت و شهرنشینی و پدیده‌های ناشی از آن را مهم‌ترین عامل معرفی می‌کند. با تبدیل شدن بادیه‌نشینی به شهرنشینی و تشکیل دولت، عصبیت در گذر زمان دست‌خوش تغییر شده و در نهایت مضمحل خواهد شد. (ارمکی، ۱۶۹) این تغییر در نوع و شیوه‌ی زندگی از بادیه‌نشینی به شهرنشینی، تغییرات عمده‌ای را در روحیات افراد هم ایجاد می‌کند. افراد روحیه‌ی مقاوم و ستیزه‌جوی خود را از دست داده، خلق و خوی نرم و آرامی می‌یابند. هم‌چنین به دلیل برخورداری از معیارهای بالای زندگی شهری، نوع روابط اقتصادی، نحوه‌ی تامین معاش، نحوه‌ی سکونت و اداره‌ی امور جامعه، افراد به تجمل و رفاه زدگی، واگذاری امر دفاع از خود به بیگانگان، تن دادن به پرداخت مالیات و خراج و دوری از آموزه‌های دینی و اخلاقی و فساد سوق داده می‌شوند. به این ترتیب فطرت پاک بادیه‌نشینی و خوی و خصلت‌های نیک‌شان زایل می‌گردد. با این تغییرات و دگرگونی‌ها، آخرین جلوه‌ها و تظاهرات عصبیت نیز خاموش گشته و دولت و جامعه استوارترین دلیل وجود و حیات خود را از دست می‌دهد و به تبع آن به سراشیبی انحطاط، زوال و سقوط گام می‌گذارد.

۲- استبداد و انحصارطلبی حاکم

یکی از مراحل در فرایند سیر دولت‌ها، مرحله‌ی دوم یا به تعبیر ابن‌خلدون دوران خودکامگی و حکومت مطلقه است. در طی آن حاکم سعی بر تسلط و مهار مردم دارد و تلاش می‌کند از مشارکت و سهیم شدن آنان در قدرت جلوگیری کند. بدین ترتیب حاکم عنان حکومت را به

دست می‌گیرد تا پس از خود، آن را به اسلاف و وابستگانش، انتقال دهد. از این رو به تعبیر وی خدایگان قدرت از آن‌جا که برای اداره‌ی امور نیاز به نیروهای انسانی، عوامل و کارگزاری دارد، به استخدام و برگزیدن بیگانگان و موالیان و گماشتن آنان در این امور همت می‌گمارد و به تدریج بر عده‌ی‌شان می‌افزاید؛ بیگانگان و موالیانی که چه بسا کارگزاری لایق برای اداره‌ی امور نباشند و علاوه بر آن با عصبیتی بیگانه و متفاوت، در تلاش باشند تا قدرت را به دست آورند. (فواد بعلی، ص ۷۵) در این میان عناصر لایق و شایسته‌ی خودی، مورد بی‌مهری و بی‌توجهی واقع شده، از شرکت در اداره‌ی امور باز داشته می‌شوند و شخص حاکم و جریان همراهش، قدرت و ریاست را یک‌سره در قبضه‌ی خود می‌گیرند. بدین ترتیب بین حاکم و مردم فاصله ایجاد شده، دو طبقه‌ی حاکم و محکوم در جامعه شکل می‌گیرد و تضاد موجود، به بروز اختلاف و تنش بین حاکمان و محکومان منجر می‌شود. این دوگانگی موجب می‌گردد تا نیروهای توانمند و سازنده‌ی جامعه با از دست دادن روحیه‌ی تلاش و پویایی، از حرکت در جهت سازندگی و عمران جامعه و تمدن خود بازمانند؛ از سویی استبداد و انحصارطلبی حاکمان باعث می‌شود آحاد جامعه از خلق و خوی انسانی خارج شده، افرادی مطیع بار آیند و به تعبیر روانشناسان دچار «درماندگی خودآموخته» شده، از اقدام به هرگونه عملی در جهت بهبود موقعیت و شرایط خود، خودداری کنند. (گنابادی، ۲۶۸)

۳- شخصیت حاکم

یکی از عوامل مهم در قدرت‌مندی یا ضعف و به تبع آن پویایی یا رکود دولت و جامعه، شخصیت و ویژگی‌های حاکم و حاکمان است. از برآیند سخنان و دیدگاه‌های ابن‌خلدون در مقدمه می‌توان این نکته را دریافت که از دید وی شخصیت یک حاکم و رئیس، رابطه‌ی مستقیم و تاثیر گذار با مقوله‌ی تعالی و پیشرفت حکومت و جامعه دارد. ویژگی‌های شخصیتی حاکم، همان‌گونه که در برآوردن و به قدرت رساندن وی نقش دارند، در زوال و انحطاط دولت و جامعه هم دخیل هستند. وی مکرر این جمله‌ی حکمت آمیز را تکرار می‌کند «الناس علی دین ملوکهم» و بیانگر این مهم است که در واقع حاکم راهنما، جهت دهنده و الگوی مردم در راه و روش اداره‌ی امور و زندگی است. حاکم خوب و برتر، پیروان و مقلدانش را با تلاش و پویایی و موفقیت قرین می‌سازد و

برعکس، حاکم ناشایست و نالایق صفات و ویژگی‌های خود را هم چون عامل بیماری به تمام ارگان‌های جامعه تسری داده و در نهایت جامعه‌ای ناشایست و نامطلوب را شکل می‌دهد. ملکات و فضایل اخلاقی، اصالت خانوادگی، مسؤولیت‌پذیری، عدالت، نرم‌خویی و اغماض، باورمندی سلطان به حاکمیت مردم و رفتار بر اساس آن باور، حرص و آز نداشتن و... از جمله ویژگی‌هایی است که ابن‌خلدون برای حکمرانی خوب و مطلوب شماره می‌کند.

نسب و اصالت خانوادگی حاکم، سبب امتیاز و برتری وی در بین مردمش و عامل پذیرش ریاست بوده و همین نیز برای وی و دولت ایجاد قدرت کرده، ریاست مادی و معنوی وی را به تمام جامعه و ساختار دولت تعمیم و تسری خواهد داد.

مسؤولیت‌پذیری حاکم در قبال مردم و آگاهی وی از تمام آنچه در کشور می‌گذرد و پذیرش مسؤولیت تمام آنچه روی می‌دهد از دیگر ویژگی‌های یک حاکم شایسته است. حاکم مسؤول، متعهد به انجام وظایف خود و تحقق آن‌ها به بهترین شکل خواهد بود. از دید حاکم اگر در جامعه به کسی ستم شود یا فردی گرسنه بماند، وی نسبت به آن مسؤول خواهد بود. و اگر حاکمیت فاقد این ویژگی باشد، ظلم و بی‌عدالتی گسترش خواهد یافت و در چنین جامعه‌ای تلاش و فعالیت‌های سازنده در جهت عمران و آبادانی کم‌رنگ شده و در نهایت رشد و پیشرفت اجتماع متوقف خواهد شد. (همان، ۷۲)

نرم‌خویی و اغماض سلطان در رفتار با مردم و کارگزاران حکومتی، موجب ترغیب، تشویق و نزدیک شدن دل‌های مردم به وی و حکومت خواهد بود و آنان را در حفظ و حراست حکومت و کشور و کار و تلاش برای توسعه و عمران ترغیب خواهد کرد. برعکس، سخت‌گیری، مردم را از حالت فطری و طبیعی برگردانده، آنان را نسبت به حکومت کینه‌جو و ستیزه‌جو بار می‌آورد. (فواد بعلی، ۶۹)

ناگفته پیداست از چنین افرادی، فرهنگ نیکو، سازندگی و تمدن، انتظار نمی‌رود. هم‌چنین از فحوای کلمات و سخنان ابن‌خلدون می‌توان دریافت که به اعتقاد وی کشور آباد نمی‌گردد و جامعه به عمران و تمدن و کمال نمی‌رسد. مگر هنگامی که بر جامعه شرایطی حاکم شود که در آن مردم دریابند در اداره‌ی امور و حکومت شریکند و نیز حاکمیت با آنان رفتاری انسانی دارد.

این شرایط محقق نخواهد شد مگر آن که حاکمیت باور داشته باشد؛ آن چه دارد به واسطه‌ی مردم است و صلاح کارش در جلب رضایت مردم است و این هم در گرو باورمندی حاکمان به حاکمیت مردم یا دموکراسی است.

از دید ابن‌خلدون یکی از ویژگی‌های عصبیت، روح دموکراسی حاکم بر قبیله بوده و بزرگ‌ترین آسیب و آفت عصبیت هم استبداد است که نقطه‌ی مقابل دموکراسی است. احترام دوجانبه و سازگاری متقابل بین رهبران و پیروان، جنبه‌ی مهم عصبیت را تشکیل می‌دهد. خصوصیات رهبری متضمن تواضع در طرز رفتار با مردم و احترام به احساسات آن‌هاست. هنگامی که حاکم مردم را پست و خوار شمرد، مردم نیز علیه او شورش می‌کنند و او را خوار می‌شمارند. (فوادبعلی، ۶۹)

ب - عوامل اقتصادی

ارتباط بین سازمان سیاسی و اقتصاد و رابطه‌ی بین سقوط دولت و وخامت معیشت و شرایط اقتصادی را می‌توان در مقدمه به وضوح مشاهده کرد. (همان، ۷۷) تجمل‌گرایی گرچه می‌تواند ناظر به نوعی مشکل و نابسامانی اجتماعی باشد، اما از آن جایی که مهم‌ترین پیامد آن مشکلات و وخامت اوضاع اقتصادی است، جزء عوامل اقتصادی لحاظ شده است. تجمل‌گرایی از آن جهت که بار مالی بسیاری را بر اقتصاد تحمیل می‌کند، باعث افزایش هزینه‌ها و عدم کفایت درآمدهای عمومی شده، دولت را ناچار به اتخاذ سیاست‌های مالی می‌کند که به نوبه‌ی خود شرایط اقتصادی را وخیم‌تر کرده و در نهایت به ضرر دولت منتهی می‌شود.

۱- افزایش هزینه‌ها و اسراف

ابن‌خلدون افزایش هزینه‌ها و اسراف را که در تجمل‌گرایی تبارز و تبلور می‌یابد از عوامل مهم و تأثیر گذار در انحطاط می‌داند. از آن جایی که این پدیده، بار مالی بسیاری را بر دوش جامعه تحمیل می‌کند، آن را جزء عوامل اقتصادی آورده‌ایم. از دید وی تجمل‌گرایی یکی از مراحل است که جوامع متمدن، در فرایند حرکت خود به آن می‌رسند. از نظر وی توانگری و تجمل‌خواهی، از امور طبیعی کشورداری بوده و جوامع هم‌چنان که از فواید آن بهره می‌برند، هزینه‌های آن را نیز می‌پردازند. او تجمل و رفاه‌زدگی را از عواملی می‌داند که جوامع را سریع‌تر به

مرحله‌ی فروپاشی و تباهی سوق می‌دهد (گنابادی، ۳۲۲) تفاوت شیوه‌ی زندگی بادیه‌نشینی با شهرنشینی دلیل بروز پدیده‌ی تجمل‌گرایی در شهرهاست. در بادیه اکتفا به ضروریات، نُرْم و هنجار بوده و افراد فقط در حد برآوردن نیازهای ضروری خود تلاش می‌کنند و این برایشان کافی است.

اما در جوامع شهری به دلیل تقسیم کار، وجود سازمان تولید و ساز و کار اجرایی و نظارتی، افزایش ثروت و تولیدات جامعه بسیار فراتر از حد ضروریات اولیه زندگی بوده، جامعه با اضافه تولید و وفور نعمت به معنای عام آن روبروشده و افراد به تبع شهوات و امیال انسانی، گرایش به اسراف، زیاده روی، تنوع طلبی، لذت جویی و در یک کلمه تجمل پیدا می‌کنند. از آن‌جا که قدرت نخستین بهره‌گیرنده از ثروت اجتماعی است آثار تجمل پیش از همه در صفوف خاندان حاکم بروز می‌کند (نصاف، ۱۹۷) و به تبع آن، مردم نیز به آن آلوده شده و آثار آن در زندگی ایشان نیز خود را می‌نمایند. رسوم و عادات توانگری و رفاه طلبی در زندگی فزونی می‌یابد و شیوه‌های تجمل‌خواهی در همه چیز مانند تهیه‌ی خوراک‌های متنوع و لذیذ، مجهز کردن آشپزخانه‌ها، گرایش به پوشیدنی‌های رنگارنگ و فاخر، خانه‌ها و قصرهای بلند و با شکوه و بهتر کردن همه‌ی وسایل زندگی و معاش به حد ترقی و کمال می‌رسد.. (گنابادی، ۱۳۶۲، اول، ۷۲۶) و از آن‌جایی که مفهوم ملازم تجمل، فساد است، این فساد به دنبال خود عادات و صفات نکوهیده‌ی دیگری را چون تکلف، اسراف، فخرفروشی، میل به خوش‌گذرانی و سرگرمی و تفریح و .. در افراد به وجود می‌آورد (همان، ۳۱۹). پیدایی این شیوه از زندگی و صفات و روحیات ناشی از آن در جامعه پیامدهای منفی و نامطلوبی را به دنبال دارد که در نهایت موجبات افول و انحطاط جامعه را فراهم می‌آورد. (همان، ۳۲۲)

۱۳۵ ابن‌خلدون گرایش مردم به تجمل را اولاً امری تدریجی دانسته و ثانیاً آغاز آن را از لایه‌های بالای حکومت و طبقات فرادست می‌داند. نیازهای سلطان به تجمل و کامرانی مستلزم هزینه‌های بالا است و زمانی فرا می‌رسد که درآمدهای عمومی کفاف مخارج بیش از حد و سنگین را نمی‌دهد، از این رو دولت متوسل به اخذ باج‌های اضافی و خراج‌های سنگین می‌گردد (نصاف، ۱۹۷) و این به نوبه‌ی خود فشار بر طبقات متوسط و ضعیف را دو چندان کرده، موجب

رکود معاملات اقتصادی، کاهش ارزش پول و درآمدهای عمومی جامعه می‌گردد و نهایتاً این حکومت است که از آن زیان می‌بیند. وی همچنین بر این باور است که فراگیری تجمل و فساد ناشی از آن در جامعه، به گونه‌ای است که حتی افرادی را که منتسب به خاندان‌های اصیل‌اند و پدران‌شان توانسته‌اند خود را از مفاسد اجتماعی حفظ کنند، شامل می‌شود؛ فرزندان این گونه افراد و خاندان‌های اصیل نیز کم‌کم در اثر معاشرت و مؤانست با مردم کوچه و بازار هم‌رنگ آنان می‌گردند. (گنابادی، اول، ۷۳۷). دیگر معنا و مفهوم این سخن آن است که به تدریج شاهد روی کار آمدن دولت‌مردانی فاسد در اجتماع خواهیم بود که تبعات مدیریت آن‌ها بر جامعه و مردم ناگفته پیداست.

مهم‌ترین پیامد روحیه‌ی تجمل‌گرایی و رفاه‌طلبی، کم‌رنگ شدن و نهایتاً زوال و تباهی عصبیت است که یکی از عوامل اساسی شکل‌گیری اجتماع و تشکیل دولت بوده و افراد جامعه را به هم پیوند می‌دهد و آنان را در مسیر هدف‌شان هماهنگ و متحد می‌سازد. (همان، ۲۶۸)

آن‌چه در یک جامعه‌ی تجمل‌گرا و رفاه زده، اصلاح اوضاع را دشوار می‌سازد، عادت و خوگیری جامعه به آن و سختی بریدن از این شیوه‌ی زندگی و بازگشت به شیوه‌های سخت کوشانه‌ی زیستن است. نسلی که در تجمل زاده شده به هیچ رو نمی‌تواند از نوع زندگی خود دست بردارد و شیوه‌ی زندگی پیشینیان سخت‌کوش خود را برگزیند و این ناشی از نوعی فشار روانی، اقتصادی و اخلاقی است که انعکاس آن جوانب زندگی اجتماعی را فرا می‌گیرد. (نصاف، ۱۹۸)

ضعف و زوال عصبیت و عادت افراد به زندگی شهری باعث تغییر در ارزش‌ها، نگرش‌ها، روابط بین فردی و گرایش به لذت‌جویی‌ها و شهوات می‌گردد که موجبات سقوط اخلاقی جامعه و گسترش فقر و زمینه‌های نابودی حکومت را فراهم می‌کند. افراد به خاطر ناتوانی در برآوردن نیازهای تجملاتی و لذت جویانه‌ی خود از راه‌های شرعی و قانونی به خدعه و نیرنگ، تقلب و دروغ در تعاملات و روابط خود متوسل می‌شوند. از سویی دیگر به دلیل آن‌که تجمل و رفاه‌زدگی و ریخت و پاش‌های آن‌چنانی هزینه‌بر است، چنان که پیش‌تر گفته شد صاحبان قدرت برای تامین مخارج و هزینه‌های خود با وضع انواع مالیات‌های جدید و سنگین موجبات رکود اقتصادی، تجارت و کسب و کار را فراهم آورده و در نتیجه جامعه با فقر کاهش ثروت روبرو می‌شود.

(همان، ۱۹۸) در نهایت دولت که سازوکار رهبری و هدایت جامعه را به عهده دارد، متحمل خسارت و پیامدهای منفی این پدیده شده، به‌خاطر عدم توانایی در حل مشکلات و مدیریت بحران، رو به سراشیبی و سقوط می‌رود.

۲- کاهش و افزایش نیروی کار

ابن‌خلدون نیز همانند بسیاری از صاحب‌نظران اقتصادی امروز، به جمعیت به‌عنوان مؤلفه‌ای مهم توجه داشته است. وی جمعیت را هم در شکل‌گیری تمدن، هم در رشد و هم در افول و انحطاط آن موثر می‌داند، و در مقدمه چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم به این نکته اشاره کرده است. از نگاه وی شکل‌گیری تمدن جز به‌وسیله‌ی گروهی کثیر و متشکل که با هم همکاری دارند ممکن نیست و پدیده‌ها و مظاهر تمدنی در جنبه‌های گوناگون آن بدون وجود افراد و گروه‌های متعدد به منصفی ظهور و بروز نخواهد رسید. (نصاف، ۶۷۳) او در بخشی از مقدمه می‌گوید:

زیرا این گونه یادگارها جز در پرتو فزونی کارگران و گرد آمدن نیروهای فراوان و هم‌دستی جماعت‌های بزرگ از راه تعاون و همکاری پایان نمی‌یابد. چنان‌که هرگاه دولتی عظیم و پهناور باشد و در ممالک و رعایای بسیار نفوذ یابد، دارای کارگران بی‌شمار و بی‌حد و حصر خواهد بود و چنین نیرویی هر گاه دست بکار شود، خواهد توانست به بنیان نهادن بزرگ‌ترین معابد دست یازد و آن را به پایان رساند. (همان، ۳۳۷)

وی در جایی دیگر از مقدمه جمعیت را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌ای مهم در تمدن و عمران یاد و تاکید می‌کند که تمدن به چند چیز بستگی دارد که یکی از آن‌ها کثرت جمعیت و رعایاست. چیزی که از آن امروزه به‌عنوان نیروی کار یاد شده و در نظریه‌های اقتصادی به‌عنوان عامل تولیدی مورد توجه قرار دارد. (سیفی، ۲-۳) وی جمعیت را یکی از عوامل عظمت دولت و وسعت فرمانروایی می‌داند و معتقد است: «هرچه قبایل و دسته‌های دستگاه فرمانروایی دولت‌ها بیش‌تر باشد به همان نسبت دولت نیرومندتر خواهد بود.» (گنابادی، ۳۱۱) وی هم‌چنین قدرت عصبیت را منوط به فزونی جمعیت می‌داند: «قدرت عصبیت بی‌گمان بستگی به فزونی عدد افراد یک دودمان دارد.» (همان، ۳۱۲)

همان‌گونه که بین تمدن و قدرت و عظمت دولت با تعداد جمعیت رابطه‌ی مستقیم وجود داشته و

جمعیت در شکل‌گیری و رشد جوامع، رشد کشاورزی، صنایع و انجام کارهای عمرانی تاثیرگذار است، کاهش آن نیز به نوبه‌ی خود بر عمران و تمدن و قدرت و نیرومندی دولت‌ها موثر بوده و طبعا می‌تواند موجب سقوط دولت‌ها و انحطاط جوامع گردد، اما در این مورد نقش اصلی را ندارد. برآیند نظرات ابن‌خلدون در مورد جمعیت و تاثیر آن بر عمران و تمدن بدین معنا و مفهوم است که نقش جمعیت در عمران و انحطاط قابل توجه است ولی کاهش یا افزایش را نباید علت اصلی انحطاط بر شمرد. از سویی هرچند ابن‌خلدون - آن‌چنان که امروزه می‌پردازند - به جمعیت و مباحث پیرامون آن نپرداخته ولی نفس توجه وی به این مساله، بیانگر عمق دید و ژرف‌نگری وی در باب مسائل جامعه و اجتماع است.

ج - عوامل اجتماعی و فرهنگی

۱. دین و اخلاق

از جمله عناصری که ابن‌خلدون برای پیدایی جامعه‌ای سالم و مطلوب بر آن‌ها تاکید می‌ورزد اخلاق و دین است. نوع نگاه وی به مقوله‌ی دین و اخلاق را نمی‌توان فقط به‌عنوان نگرش صاحب نظری مسلمان و متدین به مساله در نظر گرفت، بلکه این نگاه و رویکرد، هم مبتنی بر شواهد تاریخی هم ریشه در آموزه‌های قرآنی دارد که در مقام بیان نابودی و زوال جوامع منحرف از دستورات دین و اخلاق است.

وی در باب تاثیر مقوله‌ی اخلاق بر حیات جوامع، این عنصر را در سه بخش صفات و اخلاق حاکم، اخلاق جوامع بدوی و اخلاق شهرنشینان و تبعات آن به بحث و بررسی می‌نشیند. وی صفات و ملکات اخلاقی را عامل مهم پیروزی عصبیت رئیس قبیله بر دیگران می‌داند و صفات و ویژگی‌هایی را که برای رئیس و حاکم می‌شمارد همگی صفات و ویژگی‌های اخلاقی است. (گنابادی، اول، ۲۷۳)

به نظر ابن‌خلدون زندگی بادیه‌نشین و شهرنشین دو نوع متفاوت از اخلاقیات را به دنبال دارد؛ در مقام مقایسه، برتری را به ارزش‌های اخلاقی بادیه‌نشینان می‌دهد که از نگاه وی اخلاقی سالم‌تر و نزدیک‌تر به فطرت پاک آدمی دارند که به تبع آن ما شاهد رفتارهای اخلاقی تر در جوامع بدوی و بادیه‌نشین هستیم. اما در جوامع شهری به تبع نوع روابط بین افراد و حاکم شدن

برخی ارزش‌های جدید، اخلاق شهریان سست‌تر شده، عادات زشت و ناپسندی در آنان رسوخ می‌یابد.

از دید وی شهر موجب فساد اخلاق بدویان می‌گردد و عادات زشت و ناپسندی را در آنان رسوخ می‌دهد که طبیعت ثانوی آن‌ها می‌گردد. همین عادات و رسوم ناپسند است که بزرگ‌ترین آسیب را به عرصه‌ی فرهنگ و عمران وارد کرده، باعث ضعف، انهدام و انقراض جوامع می‌گردد. (گنابادی، اول، ۲۷۵)

به عبارتی وی ارزش‌های اخلاقی و پای‌بندی به آن را مؤلفه و عاملی مهم در دوام و ماندگاری دولت‌ها و جوامع می‌داند.

دین نیز از نگاه ابن‌خلدون عاملی است که می‌تواند جوامع را زودتر به عمران و تمدن برساند و عمر و ماندگاری جوامع و تمدن‌ها را بیش‌تر و طولانی‌تر کند. همین‌طور از بروز بسیاری از کج روی‌ها و انحرافات فردی و اجتماعی جلوگیری کرده و افراد را به خصلت‌ها و ماهیت انسانی‌شان نزدیک‌تر کند. وی در جایی از مقدمه یاد آور می‌شود که دین موجب اتحاد و انصاف و همراهی و همدلی می‌شود. هم‌چنین نیروها را مضاعف ساخته و از پراکندگی توان جامعه جلوگیری می‌کند و از این رو نقش مهمی در موفقیت و تعالی جامعه ایفا می‌کند. (همان، ۳۰۱)

وی معتقد است که دستورات و تعالیم دین حسادت‌ها و کینه‌جویی‌ها را در مردم از بین می‌برد و با ایجاد عطوفت و صمیمیت آنان را متحد می‌سازد، قدرت و توان‌شان را دو چندان می‌کند به‌گونه‌ای که هیچ قدرتی در مقابل این‌گروه مؤمن، یارای مقاومت نخواهد داشت. (همان، ۳۰۲ و رسایی، ۱۷۲)

ابن‌خلدون در مقدمه بارها بر تشدید نیروی عصبیت به‌واسطه‌ی عامل دین اشاره کرده، عصبیت‌های متکی به دین را قدرت‌مندتر و قوی‌تر توصیف می‌کند همین‌طور معتقد است این‌که دین محتوای عصبیت را غنی ساخته و در آن نیرویی ایجاد می‌کند که بر دیگر عصبیت‌ها غلبه یابد. وی دوری از دین را در کمرنگ شدن عصبیت و پیدایی سستی و فتور در دولت و جامعه موثر می‌داند و از فراموشی شعائر و آموزه‌های دینی و عدم رعایت حدود آن به‌عنوان شاهد یاد می‌کند. وی یکی از عوامل انحطاط مسلمانان را ترک تعالیم اسلامی و از دست دادن عصبیت

قومی ذکر می‌کند و می‌گوید:

پس از گذشتن روزگاری از دوران فرمان‌روایی عرب، گروهی از قبایل آنان دین را فرو گذاشته، از امور حکومتی و دولتی جدا شده و روش عصبیتی را که داشتند از یاد بردند و باز به دشت‌های خشک و توحش پیش از اسلام بازگشتند. (گنابادی، ۲۹۱)

وی در این مورد برای تایید گفته‌های خود مثال‌هایی از قبایل شمال آفریقا بیان می‌کند. (همان، ۳۰۳) در کل، نگاه وی به دین در حیات جمعی نگاهی مثبت و تاثیرگذار است آن چنانکه حضور آن در جامعه توان نیروهای اجتماعی را تشدید می‌کند و با ایجاد الفت و مؤانست در دل‌های مردم، آنان را از کژی‌ها باز می‌دارد. علاوه بر این، عصبیت را دو چندان می‌سازد، به گونه‌ای که در رقابت‌های بین دو عصبیت، از موارد بسیاری یاد می‌کند که عصبیتی با نیروهای کمتر به مدد عنصر دین، چیرگی و غلبه یافته است. در مقابل، عصبیت را نیز بر دین و دعوت دینی و موفقیت آن موثر می‌داند. اما وی سامان و قوام جامعه را یک‌سره به دین مرتبط نمی‌کند و بر این باور است که جوامع با تکیه بر نیروی عصبیت و بهره‌گیری از عقل نیز می‌توانند شکل گرفته و امور خود را سامان دهند و از جوامع غیر دینی که در عین حال سامان‌مند و پویا هم بوده‌اند، به عنوان شاهد یاد می‌کند.

۲. ظلم و ستم‌گری

ابن‌خلدون بین عدالت و عمران و تجاوز و انحطاط رابطه برقرار می‌سازد. وی فصلی از مقدمه را به نتایج و پیامدهای ظلم و ستم‌گری در جامعه اختصاص داده است و در این مورد به تفصیل سخن می‌گوید. از دید وی ظلم و ستم‌گری در جامعه، منجر به شرایطی می‌شود که تمامی عوامل و مؤلفه‌هایی را که در رشد و پیشرفت و ماندگاری اجتماع دخیل‌اند، از بین برده و زمینه‌های رکود اجتماعی و نابودی حیات جمعی را فراهم می‌کند.

از نگاه وی وجود ظلم و ستم‌گری در جامعه، به عبارتی دیگر فقدان امنیت اجتماعی اعم از امنیت فردی، اقتصادی و اجتماعی موجب می‌شود که مردم از فعالیت و تلاش برای زندگی بهتر و ساخت جامعه‌ای برتر ناامید شوند و تمایل یا توانایی سرمایه‌گذاری در این راه - چه اقتصادی، چه علمی و چه مدیریتی و ... - را از دست داده و یا نداشته باشند. و پیداست که در چنین جامعه‌ای

با فرار سرمایه‌ها و ثروت‌های مادی و غیر مادی، مهاجرت به خارج و سکون و رکود در تمام زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و... روبرو خواهیم بود. فرجام چنین جامعه‌ای نیز ناگفته پیداست و حرکت به سوی انحطاط و سقوط و تباهی برای آن امری گریز ناپذیر خواهد بود. (همان، ۵۵۴)

ابن‌خلدون برای تایید نظرات و دیدگاه‌های خود در این زمینه به برخی مثال‌ها و حکایات تاریخی نیز اشاره می‌کند. به بیگاری کشیدن مردم توسط هیئت حاکمه و مجبور کردن آنان به کارهای اجباری، اخذ مالیات‌ها و سرانه‌های سنگین از مردم و عادی و رایج شدن آن، احتکار که بالای همگانی بوده و اصناف و بازرگانان در آن نقش دارند (جمشیدی، ۱۳۱)، فعالیت تجاری، کشاورزی و صنعتی از طرف دولت با اعمال قدرت سیاسی که مردم توانایی رقابت ندارند، ضبط ثروت و دارایی مالکان بدون پرداخت غرامت و بدون علت و تلاش کارگزاران حکومتی در حیف و میل ثروت‌های عمومی. (فواد بعلی، ۷۱ تا ۷۳) اولین ثمره و نتیجه‌ی این امور دلسردی و یأس مردم از تلاش و کوشش به‌ویژه فعالیت‌های اقتصادی است که حیات جامعه برپایه و اساس آن قرار دارد. (گنابادی، ۵۵۲)

در حالیکه آبادانی و رونق اقتصادی و بازار و بهبود زندگی اجتماعی به تلاش و کوشش و فعالیت مردم وابسته است. عدم تلاش و کوشش به خاطر یأس از بهره‌وری از آن، باعث رکود اقتصادی، بی‌توجهی و بی‌میلی مردم به انواع فنون و پیشه‌ها، مهاجرت برای یافتن زندگی بهتر و فقر جامعه از لحاظ نیروی انسانی و کار می‌شود: (همان، ۵۵۲)

از دید ابن‌خلدون ستم‌گری فقط به مفهوم تجاوز به مال و اموال و دست اندازی به دارایی‌ها و ثروت مردم نیست، بلکه ستم‌گری مفهومی کلی‌تر از این دارد و بازداري مردم از حقوق‌شان و اجبار آنان به آنچه مراد و مطلوب‌شان نیست نیز از مصادیق این ستم‌گری محسوب می‌شود. (همان، ۵۵۵-۵۵۶)

مفهوم حق و گستردگی شمول آن، بیانگر این مهم است که ظلم و ستم‌گری نیز می‌تواند دایره‌ای وسیع داشته، مصادیق زیادی بیابد. از این رو جلوگیری از ظلم و ستم و لزوم عدل و داد در جامعه، برای جلوگیری و ممانعت از دچار شدن به عواقب آن - که تباهی و تزلزل و سقوط است - اهمیتی بسیار و حیاتی می‌یابد. از نگاه ابن‌خلدون عدل و داد همانند ترازویی است که بین

خلق نظم و نسق ایجاد می‌کند و او مجری این داد و دهش را شخص سلطان می‌داند؛ (همان، ۵۵۳) از این روست که عدالت سلطان از مهم‌ترین ویژگی‌های یک حاکم به شمار می‌رود تا ملت در آسایش زندگی کنند و رعایا احساس امنیت کرده و به تبع آن روح امیدواری و تلاش و کوشش در مردم ایجاد شود و در نهایت جامعه از برآیند این عوامل بهره‌مند شده، مدارج ترقی و پیشرفت را طی کند. وی قدرت بازدارندگی و جلوگیری از تجاوز و ستم افراد به یکدیگر را از وظایف حکومت می‌داند. (فواد بعلی، ۱۶۸)

می‌توان این رویکرد ابن‌خلدون را با دیدگاهی در روان‌شناسی به‌ویژه با نظریه‌ی «هرم نیازهای آبراهام مازلو» تبیین و تأیید کرد، که بر اساس آن اولین نیاز مهم انسان که می‌بایستی برآورده شود نیازهای زیستی و بعد تأمین نیاز امنیتی افراد است. با تأمین امنیت است که زمینه‌های بروز دیگر استعدادها و توانایی‌های افراد فراهم شده و در شکل‌های مختلف ابتکار و خلاقیت، نمود می‌یابد. در جامعه نیز اگر مردم احساس امنیت خاطر، جان، مال و... نداشته باشند، بی‌تردید زمینه و گرایشی به فعالیت و تلاش وجود نداشته و به تبع آن دستاوردهای مادی و معنوی و پدیده‌های تمدنی را شاهد نخواهیم بود. (اتکینسون و هیلگارد، ۴۷۲ - ۴۷۱).

عوامل بیرونی

مراد از عوامل بیرونی که به دو بخش انسانی و غیرانسانی تقسیم می‌شود، عواملی است که از بیرون بر جامعه و تمدن بشری تأثیر می‌گذارد و به عنوان عاملی مکمل در سقوط و افول جوامع، بعد از عوامل درونی عمل می‌کند.

۱. حملات اقوام دیگر و بیگانگان

حملات اقوام دیگر و بیگانگان، عاملی است خارجی که از علل درونی و نابسامانی‌های داخلی یک جامعه سرچشمه می‌گیرد. برخی از عوامل داخلی عبارتند از؛ مانند ضعف ساختار سیاسی، کم رنگ شدن و زوال عصبیت، دوگانگی بین حکومت و مردم به دلیل استبداد حاکمان و ضعف اقتصادی که دولت را از توجه به سپاهیان و لشکریان و پرداختن به امور دفاعی و مرزها باز می‌دارد. مجموعه‌ی این عوامل موجب می‌شود مهاجمان و دشمنان، تطمیع و ترغیب شوند تا

دست به تعرض و تجاوز بزنند اما از آن‌جا که کشور مورد تهاجم دچار تنش و تشتت شده است با دفاع و بازداري جدی روبرو نمی‌شوند. استمرار حملات و غارت‌گری‌ها بیش از پیش جامعه را دچار بحران و ضعف و سستی کرده، آن‌گاه یکی از گروه‌های مهاجم، موفق به حذف دولت و ساختار سیاسی شده، بر کشور مسلط و مردم را محکوم و اسیر می‌کند. (گنابادی، اول، ۲۸۵)

۲. بیماری‌ها و بلایای طبیعی

ابن‌خلدون بیماری‌های واگیردار و بلایای طبیعی را نیز در شمار عواملی می‌آورد که می‌تواند تمدنی را با خطر مواجه کنند. این گفته‌ی وی را با توجه به توانایی علم پزشکی در مقابله‌ی با بیماری‌ها در آن روزگار می‌توان پذیرفت. هرچند امروزه با توجه به پیشرفت‌های علم پزشکی، پذیرش این نکته که بیماری‌ها و بلایا بتوانند خطری در آن حد ایجاد کنند که حیات تمدنی را به مخاطره اندازند، کمی سخت به نظر می‌آید. اما در روزگار ابن‌خلدون بیماری‌های واگیر نظیر وبا بسیار کشنده و خطرناک بوده و خود وی شاهد شیوع و فراگیری وبای بسیار کشنده‌ای بوده که در قرن چهاردهم میلادی شمال آفریقا و بخش‌هایی از اروپا را فراگرفت که بسیاری از کسان خود او را نیز از بین برده است. (همان، ۶۰) می‌توان این نظر وی را چنین تبیین کرد که مرگ و میر فراوان حاصل از بیماری‌ها، موجب ضعف بنیه‌ی اقتصادی و تحلیل توان مالی و مادی جامعه می‌شود و جمعیت فعال و مولد را دچار مشکل می‌کند. ترس از بیماری و فرار مردم از مناطق بیماری‌زده نیز باعث اختلال در انجام امور و تعطیلی بسیاری از مراکز و اماکن از جمله مراکز تولیدی می‌شود و همه‌ی اینها یکی از دو رکن مهمی است که از دید ابن‌خلدون قوام اجتماع برآن استوار است، یعنی مال را نابود می‌کند.

نتیجه

دیده شد که امروزه با توجه به تحولات جهانی، مباحث تمدنی، نظیر تکوین، رشد، زوال و افول تمدن‌ها، مدار توجه صاحب‌نظران بسیاری قرار گرفته است. در این بین آن‌چه بیش‌ترین دغدغه‌ی صاحب‌نظران این حوزه را به خود اختصاص داده، یافتن پاسخی برای چرایی و چگونگی سقوط و افول تمدن‌هاست. در میان این اندیشمندان، ابن‌خلدون به‌عنوان متفکری

مسلمان، با دیدی متمایز از پیشینیان به مسأله‌ی عمران و تمدن نگریسته و با نگرشی تحولی به سیر جوامع و تمدن‌ها، بخش مهمی از توجه خود را به عوامل و چگونگی سقوط جوامع و تمدن‌ها معطوف داشته است.

در بررسی‌های وی، دولت به‌عنوان نماد جامعه در نظر گرفته شده است که پس از ظهور، مراحل پنج‌گانه‌ای را تجربه می‌کند که هر کدام حالات و ویژگی‌های خاصی دارند. در فرایند تحول دولت‌ها و جوامع، انحطاط به ناگزیر دامن‌گیر آن می‌شود و هیچ جامعه و دولتی را از آن گریزی نیست. از منظر ابن‌خلدون، عوامل متعددی را می‌توان در انحطاط و زوال تمدن‌ها و جوامع دخیل دانست، اما وی به‌طور مشخص بر دو عامل عصبیت و اقتصاد اشاره و تاکید می‌کند. ذیل این دو عامل می‌توان عوامل دیگری را شماره کرد که به نحوی از این دو سرچشمه می‌گیرند.

در نگاهی کلی می‌توان این عوامل را در دو دسته‌ی درونی و بیرونی طبقه‌بندی کرد. مراد از عوامل درونی، تحولات و رخدادهایی است که در بافت حیات اجتماعی و عناصر آن رخ می‌دهد و قابل پی‌گیری است. غرض از عوامل بیرونی که خود به دو بخش انسانی و غیرانسانی تقسیم می‌شود، عواملی است که از بیرون بر جامعه و تمدن بشری تأثیر می‌گذارد. ذکر این نکته در این‌جا بایسته است که از منظر ابن‌خلدون اولاً همان عواملی که دلیل اصلی پیدایی عمران و تمدن و شکل‌گیری جوامع است، با ضعف، کم‌رنگ شدن و از بین رفتن خود موجب تباهی و سقوط جوامع و تمدن‌ها می‌شود و ثانیاً روند فروپاشی از قلمرو سیاسی آغاز و به عوامل اقتصادی و فرهنگی کشیده می‌شود. پدیده‌ای هم که آغاز نزول و انحطاط را مشخص می‌کند، غوطه‌وری قدرت در ناز و نعمت و تجمل است.

منابع

۱. آزاد ارمکی، تقی، *جامعه شناسی ابن خلدون*، انتشارات تبیان، ۱۳۷۶ ش.
۲. ابن خلدون، *رحله*، تحقیق محمد بن تاویت، بیروت، موسسه العربی للدراسات والنشر، ۲۰۰۳ م.
۳. ابن خلدون، *مقدمه ابن خلدون*، ترجمه پروین گنابادی، تهران، مرکز انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۲ ش.
۴. ابن خلدون، *العبر*، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۵ ش.
۵. ابن خلدون، *مقدمه عربی*، تحقیق علی عبدالواحد الوافی، قاهره، دارالنهضة مصر لطبع والنشر، بی تا.
۶. اتکینسون و هیلگارد، *زمینه‌ی روان شناسی*، ترجمه دکتر براهنی و همکاران، تهران، انتشارات رشد، ۱۳۷۱ ش.
۷. الجر، خلیل، *فرهنگ لاروس*، ترجمه‌ی طیبیان، تهران، نشرامیرکبیر، ۱۳۷۲ ش.
۸. الحصری، ساطع، *دراسات عن المقدمة ابن خلدون*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۶۷ م.
۹. جمشیدی، غلامرضا، *سرچشمه‌های جامعه شناسی*، نشر موسسه فرهنگی اهل قلم، پائیز ۱۳۸۰ ش.
۱۰. دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه دهخدا*، تهران، چاپخانه دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ ش.
۱۱. رسایی، داود، *حکومت اسلامی از نظر ابن خلدون*، انتشارات رعد، بی تا.
۱۲. سیفی شاپور، *مباحثی چند در باب اقتصاد جمعیت*، نشریه بیان ۲/۳، ۱۳۷۹ ش.
۱۳. شیخ، محمد علی، *پژوهشی در اندیشه‌های ابن خلدون*، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۱ ش.
۱۴. علمداری، جهانگیر، *موانع نشانه شناختی گفتگوی تمدن‌ها*، تهران، مرکز بین‌المللی گفتگوهای تمدن‌ها، ۱۳۸۰ ش.

۱۵. فؤاد بعلی، *جامعه، دولت و شهرنشینی*، ترجمه غلامرضا جمشیدی‌ها، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲ ش.
۱۶. مهدی، محسن، *فلسفه‌ی تاریخ ابن‌خلدون*، ترجمه‌ی مجید مسعودی، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۳ ش.
۱۷. نصار ناصف، *اندیشه‌ی واقع‌گرای ابن‌خلدون*، ترجمه یوسف رحیم‌لو، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۶ ش.
۱۸. والتر. ج، فیشل، *ابن‌خلدون و تیمور لنگ*، ترجمه سعید نفیسی، تهران، چاپ فرانکلین، بیتا.